



# کودکان بی‌کودکی

## گفتگویی با دکتر برونو بتلهایم

( **Autistique** ) انجام داده است .

وی در آخرین اثر خود: " برای اینکه والدینی پذیرفتنی باشیم " که عنوان فرعی آن " روانکاو بازی " است، کوشیده است تا با تکیه بر تجربیات طولانی‌اش، به بررسی مشکلات روابط والدین و کودکان در دوران کنونی بپردازد .

این کتاب چندی است که از سوی انتشارات " روبر لافون " چاپ و پخش شده است . آنچه در زیر می‌خوانید، ترجمه گفتگویی است که به مناسبت انتشار این کتاب با وی انجام گرفته است :

— دکتر بتلهایم ، اینطور به نظرمی رسد که به عقیده شما والدین کنونی ، در مورد شیوه پرورش کودکانشان ، تا حدی درمانده‌اند . . .  
— راستش ، به اعتقاد من خانواده کنونی در ناامنی دست و پا می‌زند . تغییرات آنقدر متعدد و پیش‌بینی نشده بوده‌اند که مگوئید و

اشاره :

دکتر برونو بتلهایم ، یکی از بزرگترین روانکاوان کودک در قرن بیستم و یکی از آخرین شاگردان زنده زیگموند فروید ، ۸۵ سال پیش در وین چشم به جهان گشود .

وی به سال ۱۹۳۸ ، توسط نازیها دستگیر شد و سالهای جنگ جهانی دوم را در اردوگاههای مرگ (ابتدا در " داخو " و سپس در " بوخن‌والد " ) گذراند و پس از آزادی از اسارت آلمانها به سال ۱۹۴۴ ، به ایالات متحده مهاجرت کرد و به تابعیت آن کشور درآمد .

دکتر بتلهایم ، از چهل سال پیش تاکنون مدیریت مدرسه **Orthogénique** ( نکوزائی علمی ) شیکاگو را بر عهده دارد و در طی این مدت تحقیقات ارزنده‌ای در مورد کودکان خودگرا



می‌کردند که والدینشان، در کوچکی آنها آنهمه فداکاری کنند چون می‌دانستند که روزی خودشان تلافی خواهند کرد. همه اینها از بین رفته است و تعدادی از کودکان، خودشان را واقعا "نسبت به آنهمه دریافت کردن بلاعوض، مقصر احساس می‌کنند. من به مواردی از بچه‌ها برخورد کردم که به طرز وحشتناکی از والدینشان کینه به دل گرفته بودند و به دلیل همین امر با آنها رفتار خیلی بدی داشتند.



— آیا کودکان به محض اینکه پدر یا مادر می‌شوند، گرایش ندارند به ایجاد دوباره موقعیتهایی که خودشان در آن زندگی کرده‌اند؟ — چرا، مطلب به همان عجیب و غریبی است که می‌تواند به نظر بیاید، چون والدین، کودکی خودشان را فراموش می‌کنند. این تاسف‌آور است، زیرا امکان داشت آنها آموزشهایی را از آراستخراج کنند که در پرورش بهتر کودکانشان به آنها کمک کند.

— به این ترتیب آنها با فراموش کردن خاطرات کودکی خود، چه چیزی را می‌توانند از خودشان به کودکانشان منتقل کنند؟ — من پیر مرد، خیاطی را به یاد می‌آورم

می‌پوشد — جین در این کشور ابتدا یک لباس کودکانه بود — و اغلب همان بازیهای را می‌کند که او. افراد مسن را نگاه کنید: آنها رفتاری جوانتر از سابق دارند. در واقع همه می‌خواهند جوان باشند و آنوقت از کودکان توقع دارند که مثل بزرگها رفتار کنند.

— و کودکان را می‌فرستند پیش روان پزشک... — نا چند وقت پیش به ندرت اتفاق می‌افتاد که کودکی پیش روان پزشک برود. در واقع من یکی از اولین کسانی بودم که روان کاوی کودکان را معمول کردم. فروید خودش هیچوقت به فکر این موضوع نیفتاد. شاید او هیچوقت ندیده بود که دخترش روانکاو شود. و اگر خوب به خاطر داشته باشید، واقعا "یک دختر بچه را معالجه کرد، اما با صحبت کردن با پدرش، نه با خود او، درحقیقت این خود پدر بود که دخترش را معالجه کرد. این پیوند پدر-کودک بسیار قوی‌تر است از پیوندی که یک متخصص — اگر چه استثنائی باشد — می‌تواند با کودک برقرار کند.

— در دوران ما، کودک باید در بیرون خانواده کمک پیدا کند...

— و این بسیار تأسف‌آور است. زیرا خانواده مطلوب‌ترین جا برای حل کشمکشهای درونی‌ای است که کودک با آنها زندگی می‌کند.

— آنچه هنوز زندگی کودکان را پیچیده می‌کند چیست؟

— اینکه بین والدین و کودکان دیگر بده — بستان وجود ندارد. با این توضیح که قبل از پیدایش تاهمین اجتماعی و حقوق بازنشستگی تنها تاهمین والدین در برابر پیری، کودکان خود آنها بود. این بچه‌ها بنابراین قبول





خیلی خوبی است و به کودکان اجازه می‌دهد تا تمام مسائل دیگری را که بایستی در طی زندگی بزرگسالی با آن روبرو شوند، یاد بگیرند.

– تصور نمی‌کنید که مشکلی که والدین در پذیرفتن مسائل دارند از این واقعیت ناشی می‌شود که آنها جز یک یا دو کودک ندارند؟

– مسلم است که انسان از کودک اول چیز زیادی یاد می‌گیرد، و موقعی که جز یک بچه ندارد، دلش می‌خواهد که او کامل باشد و خیلی عذاب می‌کشد که قبول کند او اینطور نیست.

– آیا انسان دلش می‌خواهد که کودک از هر حیث بهنجار (Normal) باشد؟

– همینطور است. اما تعجب در این است که والدینی وجود ندارند که بخواهند فقط یک کودک بهنجار داشته باشند. همه می‌خواهند که او عاقلی باشد. (می‌خندد) این اندیشه فریبنده‌ای است، اما باید اعتراف کرد که همیشه درست از آب در نمی‌آید.

– آیا برای کودک پاسخ دادن به این میل والدین خود، دشوار است؟

– البته. موقعی که کوچک بودم، پسر عمه‌ای داشتم مبتلا به جنون جوانی (شیزو فرنی). رفتار عجیبی داشت و به طرز خنده‌داری صحبت می‌کرد، اما خطرناک نبود. من در دورهٔ بچگی ام، بطور مرتب با او معاشرت داشتم. پسر عمه‌ام ۹ برادر و خواهر داشت و من یک روز از عمه‌ام پرسیدم نسبت به پسر مثل او چه احساسی دارد. او این جواب را به من داد: "کوش کن پسر؛ من ده تا بچه دارم، یک به ده میانگین بدی نیست... توجه او نشانهای از خردمندی بود. پدر مسلم امروزه وقتی

والدین، دارای یک یا دو کودک هستند، اگر کودک بهنجار نباشد از پا در می‌آیند. مقصودتان این است که کودک امروزی عمکین تر است؟

کودکان بدبخت همیشه وجود داشته‌اند. اما تصور می‌کنم که در گذشته، کودکی، کمتر اسرارآمیز بود. انسان در واقع انتظار کودکانی را داشت که کودکانه رفتار کنند و خودسر نباشند. کودکان، مثل امروز، به حال خود رها نمی‌شدند، در صورتی که امروزه بزرگسالان تحت پوشش اجازه دادن به کودک، فقدان مسئولیتشان را توجیه می‌کنند.

والدین بایستی مسئول کودکانشان باشند. سابقاً "بیشتر والدین با بچه‌هایشان پیر می‌شدند. زن‌ها، مادرانی بودند بسیار جوانتر با کودک شیر خوارشان سرگرم می‌شدند. مادران امروزی، که برای اولین بار در ۳۵ سالگی می‌زایند، کمتر قابل انعطاف هستند. آنها از کودک جوانشان توقع دارند با پختگی بیشتری

